

کندوکاوی در داستان‌های معروف‌ترین نویسندگان ترکیه



عبدالاحسین توکلی طرقي

## آثار یاشار کمال؛ کارستان ماندگار



«یاشار کمال» پیرمرد ۸۵ ساله‌ای است که بسیاری از مردم ترکیه زمانی تصور می‌کردند نخستین کسی باشد که جایزه نوبل ادبیات را به خانه‌شان بیاورد. او دیگر پیر شده، اما هنوز گیرایی صدایش را از دست نداده و وقتی حرف می‌زند عباراتش سرشار است از لطیفه‌ها، شجره‌نامه‌های دقیق، حکایات در حکایت‌ها و شعرهای بومی، گهگاهی هم با دست روی عصایش مکث می‌کند. ذوق نویسندگی یاشار کمال ارثی است. پدرش ملاک کُرد بزرگی بوده که در سال ۱۹۱۵ به آناتولیای شرقی فرار کرده است. شاعران بومی نخستین آموزگاران یاشار کمال بوده‌اند و وقتی تنها ۱۴ سال داشته، یکی از همین آموزگارها از او دعوت می‌کند که شاگردش شود. کمال در این باره تعریف می‌کند: «گفت که روزی «کاراکااغلان» جدیدی خواهد شد.» شاعر و آوازه‌خوان معروف قرن هفدهم را می‌گفته است.

«یاشار کمال» دهکده پدری خود را ترک کرد و عازم مدرسه شد و با سروانتس، چخوف، و در نهایت استاندال آشنا شد. استاندال نویسنده محبوب کمال در روزهای نخست رمان‌نویسی‌اش شد، به طوری که درباره‌اش می‌گوید: «از دهکده آمده بودم، از همه

من در درجه اول آدمی هستم پرورده فرهنگ شفاهی، از این رو هر کلامی مرا به دنیای سوق می‌دهد، واقعی و خیالی. هر کلامی یک شکل است و یک محتوا و اعجاز نوشتن در این است که دقیقاً بتوانی با این دوگانگی بازی کنی. حرف زدن معجزه‌ای است. آنچه کلام را می‌سازد همانقدر سحرآمیز است که هستی. سنت شفاهی آفریده هزاران نفر است، مال همه است و مال هیچ کس نیست. پس هر کسی می‌تواند از آن استفاده کند. من پلی هستم بین شفاهی و مکتوب. وقتی که می‌نویسم به سنت شفاهی رجوع می‌کنم، اما زبان نویسندگی من قبل از هر چیز زبان خاص من است. در گذشته وقتی که حماسه را تعریف می‌کردم عاشق کلام بودم و حال که نویسنده‌ام عاشق زبانم.

در گفت‌وگو با مجله ادبی «ماگازین لیتور»

مورخه دسامبر ۱۹۸۲

چیز سرد می‌آوردم، اما (بعد استاندال) با دینای جدیدی روبرو شدم. «یاشار کمال آشنایی و شیفتگی آن روزش به ادبیات غرب را خوش اقبالی زندگی‌اش توصیف می‌کند اما با این وجود خود را به تاریخ خانواده و «چوگورووا»ی دوران کودکی‌اش وفادار می‌داند. در این نوشتار کوتاه، سه جلد از آثار مانای او را بررسی و بقیه را تا حد دسترسی به اشارتی گذرا و امی نهیم.

یاشار کمال برای نوشتن «اینجه محمد» پرفروش‌ترین اثرش که نسخه آناتولی «رابین هود» است، تا حدودی از داستان‌هایی استفاده کرده که از زبان راهزنان دهکده خود شنیده است.

(اینجه محمد) اولین جلد از دوره رمان ۴ جلدی یاشار کمال که نخستین بار در ۱۹۵۵ به صورت پاورقی در روزنامه جمهوریت، چاپ استانبول، منتشر شد، اثر جایزه اول رمان را دریافت کرد و در میان مردم نیز شهرت و موفقیت فراوان پیدا کرد، و این توجه مردم بعدها با انتشارات مجلدات بعدی بیشتر شد. در جلگه‌ای در دامنه‌های کوه توروس، در دهکده‌ای که همه زمین‌های آن متعلق به آقایا (ارباب) محلی است، نوجوانی محمد نام زندگی می‌کند که او را اینجه (قلمی) می‌نامند. ارباب هر



سال اجاره سنگینی از زمین‌ها می‌گیرد و روستاییان را رها می‌کند که در فقر فجیعی زندگی کنند. نظام اجتماعی کهنه‌ای با تسلط سرکوب و وحشت ادامه دارد. ممد چندین بار فرار می‌کند و خدیجه را هم که عاشقش است اما از باب برای برادرزاده خود در نظر گرفته است، همراه می‌برد. وقتی دستگیرش می‌کنند، برادرزاده خود او را هم زخمی می‌کند. او که شهره عام و خاص شده است دیگر هیچ راهی ندارد جز این که بزند به کوه و یانمی شود. ولی چون در برابر زورگویی و استبداد سردهسته راهزنانی که به آنها پیوسته عاصی شده است، به زودی دسته خاص خود را تشکیل می‌دهد و طولی نمی‌کشد که ممد به راهزنی تبدیل می‌شود که مایه وحشت پول‌داران و محبوب بینوایان و محرومان است. ماجراهای او در مجلدات بعدی، اینچه ممد ۲ (۱۹۶۹)، اینچه ممد ۳ (۱۹۸۴) و اینچه ممد ۴ (۱۹۸۷) دنبال شده است. زمینه سیاسی آشفته انتشار اینچه ممد قسمتی از علل و اسباب آن را تشکیل می‌دهد. دموکرات‌ها که از پنج سال پیش روی کار آمده‌اند، دهکده‌های عقب‌مانده آناتولی را تسلیم سلطه خشونت‌آمیز طبقه سرمایه‌داری کنند. روستاییان، که سابقاً تحت استثمار خوانین بودند، باز هم تحت تسلط تازه‌ای در می‌آیند که همان قدر غیرانسانی است. پیش از آن، روایات محمود مقال (روستای ما) و اورهان کمال (در زمین‌های حاصلخیز) مساله انفجار جامعه سنتی را زیر ضربات تجدیدی که جز بی‌خویشی و دوام استثمار چیزی با خود نیاورده است مطرح ساخته‌اند. یاشار کمال نخست، با دیرتاژهایش درباره سرزمین چوکورووا مردم را در این باره هشیار کرده است. روزنامه جمهوریت چنین می‌نویسد: «استهای زمین خواری و استثمار بی‌حد و مرز روستاییان به دست مالکان علل اصلی فقر کهن مردم ماست. از یک سو مالکان زمین که هر کدام ده تا پانزده دهکده و صدها هکتار زمین دارند، از طرف دیگر استثمارشدگان بینوا و گرسنه که روی این زمین‌ها کار می‌کنند. چنین بی‌عدالتی نمی‌تواند در این قرن ادامه یابد: در قرن نیروی اتمی از مدت‌ها پیش می‌بایستی این لکه سیاه را حذف کنند.»

یاشار کمال که در آدانا، نامه‌نویس بود، با ملاقات یک سرمایه‌دار فراری که یاغی و راهزن شده بود، به فکر نوشتن این رمان افتاد. رمزی بیگ، که از خانواده بزرگ مالکان و حقوقدانان درخشانی است، برای نویسنده از مارکس سخن می‌گوید و تاریخ مفصل راهزنی در دهات و شروع عصیان در ترکیه را برای او تعریف می‌کند. برای نویسنده این جلد از کتاب، عمل نوشتن در درجه اول، در ارتباط با عصیان بر ضد نظم موجود است.

یاشار کمال همچنین سنت شفاهی قصه‌گویان سیار را، که کودکی او را مسحور کرده‌اند، به یاد

## □ انتر «یاشار کمال» که به زبان روزمره مردم نزدیک است، به‌وی امکان می‌دهد که آدمیان را در مراحل مختلف احساسات و افکار و رویاهایشان همراهی کند.

## □ رمان‌هایی چون اینچه ممد، آن سوی کوهستان و ارباب آقچاساز، بی‌هیچ تردی، جایگاه بس بلند در ادبیات جهان دارند.

می‌آورد. داستان سنتی کور اوغلو، یاغی معروف، ضرورت عصیان مردمی را به عنوان تأیید شرافت انسانی بیان می‌کرد. اینچه ممد، که به شکل رمان درآمده است، آن سنت شفاهی را تجدید می‌کند و نویسنده پلی است بین شفاهی و کتبی، گذشته و حال، واقعی و خیالی، که به صورت پیچیده‌ای با هم مربوط‌اند. یاشار کمال نه‌از بازسازی اساطیر جامعه زادگاه خویش راضی است که به خودی خود محدودند، و نه از معرفی آن به عنوان یگانه واقعیت اجتماعی. وی هدفی قاطعانه و مدرن را دنبال می‌کند: نشان دادن این‌که چگونه مجتهدی، اسطوره‌های خاص خود را می‌سازد و چگونه هر فردی در درون این مجتمع برای خود اسطوره‌های خاص را می‌آفریند. اما در عین حال گفتنی است که اثر او، بر طبق ضرباهنگ شاعرانه قصه‌های شب‌زنده‌داری نوشته شده و به سنت پیوسته است. امروزه نیز آوازه خوانان، سیار آناتولی حماسه اینچه ممد را می‌خوانند، بی‌آن‌که بدانند که داستان یک رمان امروزی است، و معتقدند که آن را از یک روایت سنتی شفاهی به ارث برده‌اند. یاشار کمال نویسنده‌گی را از سال‌های ۱۹۵۰ شروع کرد و در روزهای نخست حرف‌هایش به نوعی پوپولیسم تولستوی وار شباهت داشت و در

میان چپگرایان ترکیه مورد استفاده قرار گرفت. کمال از همان کودکی هم از سیاست سردر نمی‌آورده و وقتی ۱۷ سال داشته کتاب «کمونیسم چیست» را در دست گرفته و به گفته خودش - حتی یک کلمه - آن را هم نفهمیده است. از همان موقع یاشار یک سوسیالیست نامتعارف شد و در جوانی به زندان افتاد و داستان کوتاه‌ها و رمان‌هایش توسط پلیس مصادره شد. در سال‌های ۱۹۴۰ هم به اتهام تشکیل اتحادیه تراکتوررانان دستگیر شد اما به یاد می‌آورد: «از رئیس پلیس التماس می‌کردم که دست‌نوشته‌هایم را پیدا کند و او می‌گفت آنها را در «کادیرلی» برای روشن کردن چراغ استفاده کردیم.»

یاشار کمال مدتی از آدم‌های چپ افراطی بود، در سال‌های ۱۹۷۰ به گوشه‌رانده شد اما مشکلات با او باقی ماند. «افسانه هزار وزرا» رمانی از وی در ۱۹۷۱ منتشر شد. معروف‌ترین رمان نویسنده معاصر ترکیه در این کتاب پایان زندگی عشایری قبیله کاراچوللو را تشریح می‌کند که در دشت پهناور چوکورووا، نزدیک آدانا، در جنوب شرقی ترکیه دیگر قادر به پیدا کردن چراگاه زمستانی نیست، زیرا که طرح اسکان دائمی آنان یعنی بهره‌برداری و قابل استفاده کردن این ناحیه برای کشاورزی، در اواخر دهه پنجاه به پایان رسیده است. یاشار کمال در این کتاب همانند اکثر آثار دیگرش داستانی از زادگاهش را در منطقه آدانا نقل می‌کند. محل وقوع حوادث در معروف‌ترین رمان او، اینچه ممد - که شرح آن پیشتر رفت - آدانا است.

نقطه شروع و پایان داستان را دو شب از شب‌های خضر الیاس از پنجم تا ششم ماه مه تشکیل می‌دهند، در این شب‌ها علویون عید خضر و الیاس مقدس را جشن می‌گیرند. آنان در روز اول بهار گردهم جمع می‌شوند و بدین ترتیب بقای خاک را پاس می‌دارند و تأمین می‌کنند، هر کس این یک لحظه را که حیات در آن دچار سکون می‌شود دریابد، می‌تواند نیتی بکند. قبیله کاراچوللو بر آن است که از حیدر مقدس بخواهد که به وی چراگاه عطا کند، اما کرم، پسرکی که تنها او شاهد این لحظه بوده است، آرزو می‌کند شاهینی داشته باشد. زمانی که اعضای قبیله پس از یک تابستان طاقت‌فرسا، که در طول آن گرفتار بیماری‌ها و مزاحمت شکاربانان بوده‌اند، در پاییز به دشت باز می‌گردند، چراگاهی نمی‌یابند. در عین حال زمینداران بزرگ، اهالی ده و ژاندارم‌ها به خاطر اقامت آنها در زمین‌های بایر به زور از آنها مقادیر زیادی پول می‌گیرند و چنانچه از پرداخت پول به مقدار کافی سر باز زنند به آنها حمله می‌کند، اردوگاهشان را آتش می‌زنند و احشام آنها را به سرقت می‌برند. بالاخره قبیله تضعیف شده سعی می‌کند صاحب زمین شود تا بتواند زندگی روستایی را آغاز کند. ولی این تلاش‌ها، همانند



حیدر، آهنگر مقدس که می خواست در عوض شمشیر گرانبهایی که خود ساخته بود از ثروتمندان منطقه با قهرمان جنگ آزادیبخش و رئیس جمهور سابق ترکیه، عصمت اینونو، زمین به دست آورد، به جایی نرسید. اما زمانی که سرن، زیباترین دختر قبیله، آمادگی خود را برای ازدواج با پسر یکی از ملاکین بزرگ اعلام می کند، برای معدود خانواده های بازمانده، روزنه امیدی پیدا می شود، اما خلیل که خان قبیله است و به سبب آتش کشیدن ده دشمن فراری شده است، بازی می گردد و سرن را، که خیال می کرده او مرده است، می رباید. زمانی که در شب خضر الیاس بعدی به قبیله بازمی گردد، مردان او را به قتل می رسانند و علایم قبیله را می سوزانند.

یاشار کمال داستان را با چنان شیوه ای بازمی گوید که به حماسه نزدیک است و در نتیجه، با جنبه های تراژیک ماجرا مطابقت دارد. هر یک از فصل های کتاب با یک سرود حماسی هماهنگی دارد، از کرم و دعوای او بر سر شاهینش گرفته تا حیدر و شمشیرش و بالاخره مستان فراری، هر یک تقریباً قسمت کاملی از داستان را نقل می کند. در عین حال، نثر نویسنده که به زبان روزمره مردم نزدیک است، به وی امکان می دهد که آدمیان را در مراحل مختلف احساسات، افکار و رویاهایشان همراهی کند. حفظ حیثیت انسان رفته رفته در کتاب جانشین مضمون قبلی کتاب یعنی بقای قبیله می شود. در اینجا فروپاشی دردناک نظام کهن زندگی برای نویسنده تحلیلی از نمایش بانداری انسانیت در مقابل چرخش تاریخ می شود. «همه چیز در گردش است، سپری خواهد شد، از میان می رود، افکار و سنن تغییر خواهند کرد، اما حیثیت انسان ماندنی است، همیشه انسان هایی همانند کرم علی در جایی، گوشه ای از این خاک، راست قامت، همچون تیرک چادر، یافت خواهند شد.»

قهرمان های داستان های یاشار کمال با جدل اگزیستانسیال روبرو هستند، همان جدلی که «چوکورووا» در طول عمرش با آن مواجه بوده. هشتاد سال پیش، دهکده «ممیت» در وسط انبوهی از جنگل و باتلاق قرار داشته، اما امروز چیزی جز زمین از آن باقی نمانده. کوچ نشینی دیگر به تاریخ پیوسته. مهاجران فصلی به تدریج در حال نابودی هستند و حکایت های شفاهی بومی منطقه هم تنها از ذهن معدودی پیرمرد بیرون کشیده شده و در کتابخانه عمومی آدانا کتاب شده است.

یاشار کمال در کتاب «سربازان خدا» که نخستین مجموعه از سلسله داستان هایی است با عنوان «بچه ها هم انسان هستند»، سرگذشت کودکان سرگردان و بی سرپرستی را که در استانبول دیده و شناخته جمع آوری کرده است. هشت داستان این



شهر نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

### رتال جامع علوم انسانی

مجموعه، که در ۱۹۷۸ منتشر شده، همه آنها را گزارش های مربوط به کودکان الهام گرفته اند، عبارتند از: «پیچکی که درخت انار را در برگرفته بود»، داستان زندگی زیلو، دخترک چهارده ساله ای است که در «میدان امین اوو، دانه پرندگان می فروشد»، «وقتی که باران در شب نم نم می بارد»: نویسنده شی در پارک فلوریا با چند کودک آشنا می شود و، پس از یک هفته دوستی، صمیمیتی بین آنها به وجود می آید. «اگر زرافه را بزنند»، داستان اوغوز بیست ساله و بسیار چاق است که عاشق بازی بیلیارد است؛ و چون شب ها رختخوابش را خیس می کرده، از خانه هاراند شده است و در حال حاضر در بازارچه مولانا قاپی زندگی می کند و می خوابد: «به قدیر شاگرد آهنگر شهابت داشت»، مرفق ترین داستان این مجموعه است؛ کودکی در فلوریا

بادکنک می فروشد و خود عاشق بادکنک است. «سربازان خدارا از چشم هایشان می توان شناخت»، داستان قایم چهارده ساله است که از یتیم خانه ها و مرکز کودکان بی سرپرست فرار کرده است و فعلاً در منقشه، شاگرد قهوه چی است. «قصه کشیک باش بخش استانبول»، داستان متین و سلیم، دو کودکی است که در سامهای اکتبر و نوامبر در «مطابق فلوریا» پرنده صید می کنند. «باران پرنده، باران هواپیما»، شرح زندگی سعید و ارطغرل است، که آنها هم کارشان صید پرنده است. و آخرین داستان، «آهس سرخ روی سندان»، شرح مبارزه زندگی سخت و دشوار محترم یوغون تاش ده ساله است که به نظر می رسد در میان کودکان بی سرپرستی که این کتاب را پر کرده اند، تنها برای او امکان دارد بتواند زندگی و آینده اش را نجات دهد.

رمان هایی چون اینجه ممد که شرح آن پیشتر رفت، آن سوی کوهستان و ارباب آقچاساز بی هیچ تردیدی، جایگاهی بس بلند در ادبیات جهان دارند. یاشار کمال در این سه رمان شگرف خود به بررسی حماسه و فرومایگی می پردازد و تکاپوی انسان را در این میانه می نمایاند. تکاپوی انسانی در دنیایی که غریزه های تودرتوی آدمی، شانه به شانه ساختاری ستمگرانه داده است. یاشار کمال که خود تیغه هولناک تنگدستی، تنهایی، در به دری و زخم های یدید آمده در چنین دنیایی را با گوشت و پوست و استخوان و اندیشه خود چشیده است، از دل هر ذره آگاهی و احساس خود و در هر کدام از نوشته هایش، کارستانی می آفریند شورانگیز و ماندگار.

داستان های او پر از شخصیت های دن کیشوت و راست است. اما هیچ کدام به اندازه نویسنده شان شبیه دن کیشوت نیستند. کمال معروف ترین رمان نویس داخل کشور ترکیه است اما انگار خیلی طول کشیده و دیگر کسی برایش جایزه نوبل انتظار ندارد. تا به حال سی رمان نوشته و خیلی ها تعدادی از آنها را تکراری می خوانند و بعضی های دیگر می گویند که طرح و شخصیت بندی های «یاشار کمال» مربوط به دنیای ادبیات گذشته است و از این جهت نمی تواند با فانتزی های پست مدرن داستان های «اورهان پاموک» رقابت کند.

با این حال، این داستان نویس قهار، پا پس نمی گذارد و قلم های تازه میز تحریرش حکایت از یک رمان تازه دارد. رمانی درباره جابه جایی ترک ها و یونانی ها پس از سال ۱۹۳۲.